



۲۰۱۶/۰۶/۲۲



م. نسیم اسیر

ملک الشعراء افغان ها در هجرت

## یادی از استاد یوسف کهزاد!

نوشته ۱۷ جون ۱۶ محترم همایون شاه عالمی، مرا به یاد خاطرات خوش دوستی با یوسف جان کهزاد انداخت. با وجود همشهری و همگنر بودن، اولین شناسائی و تماس نزدیک ما در سال ۱۳۲۹ شمسی در تیاتر شاروالی کابل واقع مندوی که به نام «صحنه تمثیل بلدیہ» یاد می شد، شروع گردید. ما هر دو، در کنار آنکه با دیگر هنرمندان در درامه ها نقش هایی را به حیث ممثل اجراء می کردیم، بعضاً نمایشنامه ها و اشعار انتقادی هم می نوشتیم که توسط هنرمندان



خوش آواز، چون مرحوم ساریان، عیسی نوا، حسین ارمان و مرحوم ابراهیم نسیم و دیگران در وقفه ها خوانده می شد. این روابط هنری چند سالی ادامه یافت، بعد مصروفیت های زندگی و مسؤولیت های وظیفوی، ما هر دو را در داخل و خارج بهر طرف پرتاب کرد، اما در دیدار های رسمی و خصوصی، گرمی محبت ها ادامه داشت و خوش بختانه تا کنون هم که هر دو در غربت و به فاصله ها از هم دور افتاده ایم قلب ها بهم نزدیک است و با ذرایع مختلف جویای احوال همدیگر هستیم. آخرین دیدار در کابل، قبل از هجرت از وطن، در سال ۱۹۸۲ در دفتر کارش، پوهنی ننداری واقع چمن حضوری بود که ساعات طولانی، با تعاطی اشعار و گفتار با هم خوش گذشتانیدیم. تماس بعدی در اوایل دهه نود میلادی توسط دوست مشترک ما استاد حسین ارمان بود که از رسیدن و اقامتش در دهلی به من خبر داد. با گذشتادن چند سالی در هندستان چانس سفر به امریکا برایش میسر و در ماه اکتوبر ۲۰۰۰ از دهلی جدید رهسپار کالیفورنی گردید من با شنیدن این خبر، منظومه ذیل را سروده و به آدرش فرستادم و در مجله درد دل افغان به گردانندگی محترم آقای سراج و هاج هم به نشر سپردم. اینک با اظهار سپاس از جناب همایون شاه عالمی ازین طریق هم تجدید خاطره نموده و سروده مذکور را به حیث تکرار حسن از نظر دوستان می گذرانم:

دیدۀ یعقوب ما را، روشنی بخشا رسیدی  
همچو عطر پیرهن، اکنون به چشم ما رسیدی  
در دیار آسمانی چشم خوش سیما رسیدی  
هی! بلاتشبیہ، تو در جنت المأوا رسیدی

یوسف من! خوب شد آخربه امریکا رسیدی  
کلبۀ احزان ما تاریک بود از فرقت تو  
از سیه چشمان گندم گون هندوستان رمیدی  
گرمی جانکاه هندستان چو دوزخ شعله ور بود

چند سالی در جوار «بیدل» همدل تپیدی  
دامن صبر و شکیبایی گرفتی و پریدی  
با نظربازی به دام خال هندویی نه رفتی  
رام رامی گفته باشی، لیک رام کس نگشتی  
پیش بالا قامتان هند، قامت خم نکردی  
لب به برگ پان نیالودی که تلخست و جگرسوز  
بیر و بار «چاندنی چوکت» به «باربیر» آورد  
سبزه گان شوخ چشم هند، دین و دل همی برد  
شاعر شیوا بیان من، چو من زیبا پرستی  
گردلی با خویشتن آورده ای، در فکر او باش  
نامه های اشتیاقم را جواب اصلا ندادی  
از فضای ابرآلود اروپا هم گذشتی

تا ز حال بیدلان آگه شوی اینجا رسیدی  
زان سر دنیا ببین، تا این سر دنیا رسیدی  
باش! در چنگ نظربازان امریکا رسیدی  
آخر آنجایی که رامت می کنند، آنجا رسیدی  
هوش کن در جمع خوبان فلک پیما رسیدی  
آمدی در جمع جام و باده و مینا رسیدی  
تو ز بیر و بار، بار افکنده و تنها رسیدی  
دست دل بگرفتی وبا باردین یکجا رسیدی  
راست می گویند؟؟، تو در عالم زیبا رسیدی؟؟  
در هجوم گلرخان، چون قطره در دریا رسیدی  
شکوه ها دارم زدستت، خوب شد حالا رسیدی  
از «اسیر» خود نپرسیدی چو در بالا رسیدی

م. نسیم «اسیر» ۱۰ اکتوبر ۲۰۰۰م، بن المان

